

شکست اصلاح طلبی حکومتی و بدیل انقلاب

م. چشمه

نزدیک شدن انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی در شرایطی که شکست اصلاح طلبی حکومتی را از هر سو جار میزنند، عده ای از طرفداران و نظریه پردازان دوم خردادی را دوباره به تکاپو انداخته تا بمنظور نجات زورق طوفان زده و بگل نشسته اصلاح طلبی دولتی از جنبش دوم خرداد و شخص خاتمی اعاده حیثیت کنند. واقعا حیرت آور است که در میان این صاحب نظران کمتر کسی پیدا میشود که حقیقتا به مرگ جنبش اصلاحات از بالا و یا کشیدن آخرین نفس آن معتقد نباشد، اما زمانیکه مردم ایران از این اصلاح طلبان انتظار دارند با جمع بندی از شکست خط مشی اصلاح طلبی راه حل و استراتژی نوینی را به آنان عرضه کنند، اینان دوباره عوام فریبانه نسخه های منسوخ و باطل شده ای را از انبان خود بیرون میکشند و سعی بر آن دارند تا از مرزبندی قطعی مردم با خاتمی و همراهانش و درس گیری از این شکست تاریخی جلوگیری کنند. شاید در اینجا مرور دوباره گزیده های از اظهار نظرات تئوریسینهای سرشناس دوم خردادی داخل و خارج کشور خالی از لطف نباشد.

آقای حمید رضا جلائی پور یکی از نظریه پردازان میانه رو دوم خردادی در مقاله ای تحت عنوان "عاقبت جنبش دوم خرداد" (۱) مینویسد: "لذا با صراحت میتوان گفت جبهه دوم خرداد در تحقق شعارهایی که وعده داده بود شکست خورده است. غیر از ناکامی جبهه دوم خرداد پنج علامت خبر از خاموشی جنبش دوم خرداد میدهد. اول، این جنبش هواداران میلیونی خود را از دست داده است. انتخابات شوراهای شهر در ۹ اسفند ۸۱ نشان داد که ۹۰ درصد طرفداران دوم خرداد که در انتخابات گذشته شرکت کرده بودند، در پای صندوقهای رای حاضر نشدند. دوم، افول کاریزمای دمکراتیک خاتمی است. در سالهای گذشته نه فقط خواص جامعه بلکه میلیونها نفر از مردم ایران تحقق آرزوهای خود را در سخنان و شخصیت جذاب او میدیدند، ولی هم اکنون چنین وضعیتی در میان مردم نیست. سوم، جبهه سیاسی دوم خرداد عملا متفرق شده است. بخشی از آنها در بند و گرفتار پرونده های قضائی، بخشی در تردید

و گنجی، بخشی راه کارهای موجود را مناسب پیشبرد مطالبات مردم سالارانه مردم نمیدانند، و بخشی هم شتر دیدی ندیدی (و بی خیال از وعده های اصلاحی که به مردم داده شده) به تدریج در پی آماده شدن برای رقابت انتخاباتی مجلس هفتم هستند. " آقای عبدالکریم سروش در رنجامه معروف خود به خاتمی (۲) سرنوشت جنبش دوم خرداد و اوضاع جامعه را چنین توصیف میکند: " قیام آرام و دمکراتیک مردم ایران علیه استبداد دینی در خرداد ۱۳۷۶، تجربه شیرینی بود که قدرناشناسی و فرصت سوزی آن خواجه خنده رو بر آن مهر خاتمت زد و خلقی را تلخ کام و ناآرام کرد، ... آقای خاتمی! دیر شده است، طفل انتظار پیر شده است، دل صبر از این شیوه سیر شده است. اگر ایران است، اگر ایمان است، اگر کرامت انسان است، اگر خرد و برهان است، اگر عشق و عرفان است، همه دستخوش تاراج و طوفان است. "

آقای علیرضا علوی تبار که همواره در زمینه تحلیل اوضاع و ارائه طریق مواضع پیشرفته تری را نسبت به اکثر صاحب نظران دوم خردادی مطرح میکند، در مقاله اخیر خود تحت عنوان " بسوی آینده " (۳) سرنوشت اصلاحات را چنین توصیف میکند: " همه شرایط حکایت از پایان یافتن دوره نخست اصلاحات میکند. نه باین معنا که گام نخست برای اصلاحات مردمسالارانه برداشته شده است، بلکه به این معنا که با ویژگی های پیش گفته نتوانسته ایم به هدف این گام نخست دست یابیم. وی در مورد خاتمی توصیف بسیار غم انگیز ولی نسبتا واقع گرایانه ای را ارائه میدهد: " خاتمی مدتها است که یا سخن نمیگوید، یا سخنانی چند پهلوی و همراه با هزار اما و اگر و شرط میگوید. در موارد نادری که سخنی به صراحت نیز میگوید، آنهم دیگر شوقی ایجاد نمیکند و انگیزه ای برای واکنش نمی آفرینند. ... تصور بخش بزرگی از جامعه از خاتمی این است که او، نماینده نظام سیاسی است و نه نماد بخش اصلاح طلب و دگرگونی خواه حاکمیت. تایید متقابل خاتمی و مسئولان درجه اول حکومت تصور دگرگونی خواهی خاتمی را به یک خاطره تبدیل کرده است. " (تاکید از نگارنده).

ما در اینجا از زبان یک دوم خردادی سرشناس تلویحا میشنویم که خاتمی بمنظور حفظ نظام اسلامی به آغوش جناح اقتدارگرا پناه برده و مورد تایید آنها قرار گرفته است. آقای سعید حجاریان، بعنوان مهمترین معمار و نظریه پرداز دوم خردادی نیز گرچه شعار " زنده باد اصلاحات " (۴) سر میدهد، اما این شعار را مبتنی بر

واقعیت مرگ اصلاحات در حال حاضر میدانند و در واقع میپرسد: " بعد از اصلاحات چه باید کرد؟" البته پاسخ ایشان متاسفانه نوعی بازگشت به تجربه شکست خورده دوم خرداد است.

در خارج از کشور نیز سرنوشت و وصف حال دردناک اصلاحات دوم خردادی را میتوان از زبان طرفداران سرسخت اصلاح طلبی شنید. آقای جمشید اسدی در مقاله ای تحت عنوان " چه باید کرد؟" (۵) مینویسد: " اما ناکامی اصلاحات موسوم به جنبش دوم خرداد، آنهم در شرایطی که بدلیل اقبال و پشتیبانی گسترده، شکست مشکل تر از پیروزی مینمود، مردم را از مشی رفرمیستی نیز سرخورده و دلزده کرد." آقای فرخ نگهدار نیز در مقاله ای تحت عنوان " ایران در کشاکش میان جمهوریت و ولایت" (۶) نتیجه حاصله از جنبش دوم خرداد را چنین تعریف میکند: " اکنون شش سال پس از دوم خرداد، به شهادت ۹ اسفند، از آتش شور زنان و جوانان تنها خاکستری سرد و عبوس برجاست. بی هیچ امیدی، بی هیچ ایمانی. و اگر هست به غیر است و به غیب، که مگر از در آید و کاری بکند."

آقای کاظم علمداری نیز که در ابتدا جزو طرفداران دو آتشه اصلاح طلبی حکومتی بود، در عرض چند سال گذشته کم کم با مشاهده سازشکاری و ورشکستگی اصلاح طلبان حکومتی ظاهرا از یکطرف نسبت به این جریان تا حدی دلسردی نشان میدهد و اکنون خاتمی را مشعل دار " سیاست مرگبار حفظ جمهوری اسلامی" میداند. وی در مقاله " به پیشواز مرگ اصلاحات نرویم" (۷) مینویسد: " خاتمی وجود جمهوری اسلامی با محتوای کنونی اش را و با هر هزینه ای بر تحولی که به مردم سالاری و جدائی دین از دولت و پایان حکومت فقها، یعنی تحقق خواستههای اساسی مردم منجر شود، ترجیح میدهد. او خودگفته است میان استبداد و استعمار، اولی را ترجیح میدهد." اما از طرف دیگر، با کمال تعجب می بینیم که پس از اینهمه صغرا و کبرا و اینکه ایشان سه سال است پیش بینی چنین شکستی را برای اصلاح طلبی دوم خردادی میکردند، ناگهان با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای دو مرتبه دریچه امید و فرار بسیار فراخی را برای آقای خاتمی باز میگذارند تا شاید از دل کندن قطعی مردم از خاتمی و جریان ورشکسته دوم خردادی جلوگیری کنند. ایشان بامقایسه خاتمی با مصدق چنین مینویسند: " خاتمی میتوانست و هنوز میتواند چنین نقشی برای تحول

جامعه به دمکراسی ایفا کند و همان گونه که نام مصدق با نهضت ملی نفت عجین شده است، نام خاتمی نیز با دمکراسی همراه شود. " (همانجا).

بهر حال آنچه از مرور نظرات صاحب نظران اصلاح طلب دوم خردی حاصل میشود، اینستکه جنبش دوم خرداد در رسیدن به اهداف خود ناکام مانده و خاتمی در عمل به مردم پشت کرده و به منظور حفظ نظام ضد بشری جمهوری اسلامی با جناح تمامیت خواه و فوق ارتجاعی حاکمیت به سازش رسیده است.

اگر تجربه ۲۴ ساله حکومت آخوندی همراه با تجربه شش ساله جنبش دوم خرداد به منظور اصلاح رژیم جمهوری اسلامی به زعم نظریه پردازان اصلی آن حاصلی جز ناکامی و شکست به همراه نداشته است، در نتیجه خرد متعارف دلالت بر اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی میکند. منطق ساده حکم میکند که صاحب نظران خرد گرا ذهنیت خود را فقط در چارچوب اصلاحات و آنهم اصلاحات از بالا محدود نکنند، و به بدیل‌های دیگر از جمله انقلاب نیز (گرچه بزعم آنان ناخوش آیند) نظر داشته باشند. اما متاسفانه صاحب نظران فوق الذکر همگی در ضدیت با انقلاب متفق القولند. بطور مثال آقای حجاریان بجای شعار "اصلاحات مرد، زنده باد انقلاب"، باز شعار "اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات" سر میدهد. سایر صاحب نظران اصلاح طلب نیز دلایل مختلفی را برای رد نظریه انقلاب عنوان میکنند. از جمله اینکه: مردم ایران انقلاب نمیخواهند؛ اینکه چون نتایج انقلاب ۵۷ فاجعه آفرین بوده است، پس الزاماً هر انقلاب دیگری نیز چنین خواهد بود؛ اینکه انقلاب پر هزینه است و عواقب آن نامعلوم. و بالاخره اینکه اینان همواره با معادل قرار دادن انقلاب با خشونت، این بدیل را بهیچ وجه و در هیچ شرایطی قابل دفاع نمیدانند. تارنمای اخبار روز در مقاله ای تحت عنوان "آنچه مرد، آنچه زنده است" (۸) در رابطه با ضدیت بخش مهمی از روشنفکران ایرانی با رادیکالیسم و انقلاب و تابو ساختن از آنان به نکات جالبی اشاره میکند: "زنده باد انقلاب! این سخن شاید مهیب ترین و ناهنجارترین سخنی باشد که نه تنها در حکومت ایران، بلکه در طیف مهمی از نیروهای روشنفکر جامعه واکنش منفی و چه بسا از سر تحقیر ایجاد میکند. برای زمینه سازی ایجاد چنین واکنشی، البته راهی دراز پیموده شده است. مدت هاست که نیروی بزرگی - که تنها به جناح اصلاح طلب حکومت محدود نمی شود - می کوشد تصویری کریه و

غیر انسانی و خونین از انقلاب در جامعه ما ایجاد کند. مساوی قرار دادن انقلاب با کشتار و قهر و خون ریزی تنها ناشی از واقعیات انقلابات معاصر در جهان نیست، بلکه نتیجه جنگ روانی عظیمی است که از سوی گروهی از روشنفکران و سیاسیون برای مقابله با هر تحول رادیکال در جامعه ما صورت گرفته است. ... در حالی که توده عادی در جامعه خواهان رفتن حکومت است، گروهی از روشنفکران با وسواس عجیبی در صدد منزّه ماندن از هر بر چسب انقلابی هستند.

باید اذعان کرد که بسیار نابخردانه است اگر روشنفکران جزم گرایانه همیشه و همه جا با اصلاحات از در مخالفت در آیند؛ بویژه در مواردی که ساختارهای سیاسی- اجتماعی از خود کوچکترین پتانسیل اصلاحات معنی دار نشان دهند.

با همین استدلال نیز میتوان گفت مخالفت کلی با انقلاب، تحول، و تغییرات کیفی، در هر زمان و در همه جا، برخورد علمی و منطقی نیست. اصولاً فرایند تکامل همواره در بر گیرنده مجموعه ای از تغییرات کمی (اصلاحات تدریجی) و در مقاطعی نیز تغییرات کیفی (انقلاب یا تحول) است. در مورد ایران، حاکمیت آخوندی همواره بصورت مانع و سد راه جدی تکامل نیروهای مولد و پیشرفت جامعه عمل کرده است. اختناق، سرکوب و ستمگری همه جانبه، فقر و فساد، عقب ماندگی، فحشاء و اعتیاد، فرار مغزها، دلسردی و ناامیدی جوانان و زنان، نتیجه چنین حاکمیتی است، و از آنجا که شکاف میان سطح درخواستهای اکثریت قاطع جامعه با عملکرد و سیاستهای حاکمیت بسیار عمیق است، و از آنجا که هر حرکت اصلاح طلبانه اساسی حاکمیت آخوندی را در معرض خطر جدی سقوط قرار میدهد (سقوطی با عواقب غیر قابل قبول برای حاکمیت فقها)، در نتیجه در این مرحله از تاریخ ایران، بمنظور استقرار دموکراسی و ساختمان جامعه مدنی، در هم شکستن و یا متلاشی کردن حاکمیت آخوندی از طریق یک فرایند انقلابی، اجتناب ناپذیر بنظر میرسد.

هیچ حرکت اصلاح طلبانه جدی از جمله تغییر ساختاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا حتی انجام رفراندوم بدون در هم شکستن حاکمیت آخوندی و بر چیدن بساط نظام جمهوری اسلامی ممکن نیست. طرح شعار رفراندوم از طرف بخشی از اپوزیسیون نیز صرفاً میتواند دارای ارزش افشاگرانه و بسیج گرانه باشد، و طبیعتاً تحقق هر گونه رفراندوم ساختارشکن فقط با عبور از روی لاشه جمهوری اسلامی

امکان پذیر است.

در اینجا ذکر چند نکته در مورد این ادعای روشنفکران اصلاح طلب که میگویند مردم ایران دیگر انقلاب نمی خواهند لازم است. اولاً آیا این ادعا بر مبنای کدام آمارگیری اصولی استوار است؟ شاید این ادعا در واقع بیانگر تمایلات ذهنی روشنفکران و لایه های مرفه و عافیت طلب جامعه باشد که بطور غریزی از دگرگونی وضع موجود بیمناکند! بیاد بیاوریم که حدود یکسال و چند ماه پیش روزنامه نوروژ آمارى ارائه داده بود که بر مبنای آن در تهران فقط ۶ درصد موافق وضع موجود و ۹۴ درصد خواهان تغییر اوضاع از طریق اصلاحات و یا تحول بودند. در آن زمان از این ۹۴ درصد حدود ۴۵ درصد موافق تحول ذکر شده بودند. بدون شک امروز رقم تحول طلبان بمراتب بیشتر از یکسال گذشته است. تحریم انتخابات شوراها بیانگر این واقعیت است. اصولاً وقتی اکثریت مردم ایران میگویند که این حکومت را نمی خواهند، آیا این خود بیان یک خواست انقلابی نیست؟ و بالاخره اینکه، در مورد این ادعا که هزینه انقلاب غیر قابل قبول است، باید سوال کرد که بچه دلیل هزینه بقاء و ادامه این رژیم از هزینه یک انقلاب کمتر است!؟

از آنجا که درک های متفاوتی در مورد مقوله انقلاب وجود دارد، لازم است در اینجا درک خود را از این مقوله در رابطه با این مرحله از نهضت رهائی بخش مردم ایران توضیح دهیم. به باور نگارنده فرایند جدید انقلاب (در واقع انقلاب سوم) فرایندی است با هدف براندازی، تلاشی و یا ساقط کردن حاکمیت آخوندی، که در نتیجه هدفی است انقلابی. لیکن در این مرحله، شیوه های مبارزه برای رسیدن به چنین هدفی میبایست بر اشکال مسالمت آمیز مبارزه مبتنی بر نافرمانی و مقاومت مدنی استوار باشند. قبول فرایند انقلابی در این مرحله به مفهوم تبلیغ مبارزه مسلحانه و استفاده از شیوه های قهرآمیز نیست، بلکه در جوهره آن دل کندن کامل از نظام جمهوری اسلامی و بسیج توده های مردم برای جابجائی این رژیم با یک رژیم دمکراتیک، سکولار، کثرت گرا و مردمی است. گام اول در راه این مسیر مرزبندی قاطع با طرز فکر شکست خورده اصلاح طلبی دولتی و در واقع عبور کامل از خاتمی است. خوشبختانه مردم ایران با تحریم انتخابات ۹ اسفند ۸۱ نشان دادند که در این مسیر عملاً گام برداشته اند، و امید است که با تحریم انتخابات هفتمین دوره مجلس،

بار دیگر ضربه محکمی به "مشروعیت" نظام اسلامی و هر دو جناح آن وارد کنند. در این رابطه، تلاش مجدد پاره ای از روشنفکران اصلاح طلب برای روح دمیدن در کالبد بی جان اصلاح طلبی دولتی در واقع حرکتی است ارتجاعی بمنظور ممانعت از شکل گیری جریان سوم در مقابل هر دو جناح دولتی.

از آنجا که حاکمیت جمهوری اسلامی بر مبنای زر و زور و تزویر بنا شده است، و از آنجا که آخوندها برای حفظ قدرت حاضرند باصطلاح قیصریه را بخاطر یک دستمال آتش بزنند و حتی خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی به این حاکمیت گوشزد کرده است که بخاطر "مصلح نظام" (بخوانید آخوندها) میتوانند اصول دین را نیز زیر پا بگذارند، در نتیجه برای ساقط کردن این رژیم نیاز به وحدت گسترده صفوف مردمی و استفاده از کلیه پتانسیلهای مردمی است. در این رابطه، نیروهای صادق و مترقی مذهبی، ملی-مذهبی (بخشی از نیروهای دوم خردادی)، نیروهای چپ و جمهوریخواه، نیروهای مشروطه طلب و ملی گرا همگی میبایست در جبهه واحدی بزرگ پرچم آزادیخواهی، استقرار دموکراسی و استقلال به ائتلافی بزرگ دست یابند. چشم اسفندیار جنبش ضد استبدادی و آزادیخواهانه مردم ما در واقع نبود تشکیلات مناسب و کارا و همچنین شکل نگرفتن یک شورای رهبری مورد قبول مردمی است؛ شورائی که میتواند از ترکیب نیروهای داخل و خارج کشور شکل گیرد. اگر چنین کمبودی در آینده نزدیک بر طرف شود، با استفاده از شرایط انزوا و انفراد بین المللی رژیم و از طریق جلب کمکهای دول بزرگ میتوان ضربه های سنگینی بر پیکره رژیم وارد نمود.

۵ مهر ۱۳۸۲

=====

- (۱) اخبار روز. ۶ شهریور ۸۲
- (۲) ایران امروز. "نامه دکتر سروش به خاتمی"، آرشیو.
- (۳) اخبار روز. ۲ مهر ۸۲
- (۴) اخبار روز. "سعید حجاریان در اردوی جوانان جبهه مشارکت"، ۲۰ شهریور ۸۲
- (۵) گویا نیوز. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳
- (۶) ایران امروز. شهریور ۸۲، آرشیو

(۷) ایران امروز. ۳ مهر ۸۲.

(۸) اخبار روز. ۲۴ شهریور ۸۲